**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020725**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر اخبار علاجیه بود و این که مراد از موافقت و مخالفت عامه در اخبار علاجیه چیست. عرض شد در روایت عمر بن حنظله تعبیر روایت موافقت عامه و مخالفت عامه هست. در روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله مخالفت با اخبار عامه و مخالفت با اخبار عامه مطرح شده. حالا مدار چیست؟ موافقت با عامه یا موافقت اخبارشان، اینجا مرحوم شیخ انصاری در رسائل یک مطلبی در یکی از تنبیهات این بحث مطرح کرده، فرائد، جلد ۲، صفحۀ ۸۱۱، ایشان می‌گوید الثالث ان التقیة، این را از کامپیوتر یادداشت کردم، علی القاعده باید از این چاپ‌های جامع مدرسین باشد، ۸۱۱، حالا. الثالث ان التقیة

«الثالث‏: أنّ‏ التقيّة قد تكون من فتوى العامّة، و هو الظاهر من إطلاق موافقة العامة في الأخبار.»

مرحوم شیخ می‌فرمایند ظاهر از اطلاق موافقت عامه حالا اینها من اوّل عبارت را می‌خوانم بعد در مورد این عبارت توضیح می‌دهم

«أنّ‏ التقيّة قد تكون من فتوى العامّة، و هو الظاهر من إطلاق موافقة العامة في الأخبار. و اخرى من حيث أخبارهم التي رووها، و هو المصرّح به في بعض الأخبار،»

که اشاره دارد به همین روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله.

«لكنّ الظاهر أنّ ذلك محمول على الغالب من كون الخبر مستندا للفتوى.»

ایشان می‌فرماید که در واقع این روایتی که گفته موافق عامه باشد و مخالفة عامه باشد مراد از موافقت و مخالفت این خبری که مطرح هست خبری هست که مورد استناد هست نه آنجوری که مرحوم سید در تعارض اشاره فرمودند که نه نفس خبر بما هو خبر ولو این که به آن خبر عمل نشود آن ملاک هست. خب این نکته‌ای ندارد، خبری که خود عامه هم بهش فتوا نمی‌دهند هیچ مورد اعتمادشان نیست، صرفا خبر را نقل کردن آن را بگوییم مدار هست آن خیلی تقریبا روشن است که مراد این نیست حالا چطور مرحوم سید این را فرمودند خیلی عجیب هم هست. البته خود ایشان عملا پایبند نیست یعنی در مورد روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله ایشان موافقت و مخالفت با اخبار را می‌گوید ظاهرا مراد این روایت این هست ولی خودش در جاهای دیگر که مطرح می‌کند می‌گوید موافقت و مخالفت با فتوای عامه مدار هست نه با اخبارشان. ولی غرضم این است خود آن روایتی هم که می‌گوید موافق اخبار باشد یعنی اخباری که مستند هست، مستنداً. شیخ می‌فرماید که اینجا در واقع روایاتی که موافقت و مخالفت با اخبار را ملاک قرار داده اخبار از باب مثال هست، به تعبیر دیگر اخبار چون نوعا مدرک فتوا اخبار هست اخبار را ذکر کرده، و الا اخبار خصوصیت ندارد، این که می‌گوید: «محمول على الغالب من كون الخبر مستندا للفتوى.» اشاره به این هست که معمولا مستند فتوا خبر بوده، روی همین جهت اینجا گفته موافقت و مخالفت خبر را ملاک قرار بدهیم.

این تعبیری که مستند فتواها نوعا خبر بوده این مطلب خب کسی یک مقداری مراجعه کند به کتب عامه این مطلب برایش واضح می‌شود که همینجور هست. حالا من به عنوان نمونه عبارتی را که قبلا خواندیم از مالک وقتی ابوجعفر منصور بهش می‌گوید که من می‌خواهم، خلاصه کتاب موطأ تو را قرار بدهم این را، این عبارت را بخوانم، این عبارت برای این بحث مفید هست. می‌گوید که مالک بن انس وقتی می‌گوید منصور آمد به مالک گفتش که انی قد عزمت ان آمر بکتبک هذه التی وضعتها یعنی الموطأ فتنسخ نسخا ثم ابعث الی کل مثل من امسار المسلمین منها بنسخة و آمره ان، در این عبارت مال طبقات کبری، جلد ۵، صفحۀ ۴۶۸ هست، این که اینجا در کامپیوتر هست ان یعلموا هست، ولی باید یعملوا باشد، ان یعملوا بما فیها لا یتعدوه الی غیره و یدعوا ما سوی ذلک من هذا العلم المحدَث، محدَث آره یعنی علمی که احدثوا، فانی رأیت اصل العلم روایة المدینة و علمهم.

خب این موطأ یک کتاب حدیثی است. منصور می‌گوید من می‌خواهم کتاب موطأ را که کتاب حدیثی این را مدار قرار بدهم، این را مدار قرار بدهم که دیگر تمام افراد دیگری که هست آنها را کنار بگذاریم. پاسخ مالک را ببینید، مالک می‌گوید هر شهر برای خودشان یک روایت دارند، رها کنید بگذارید هر کسی به آن، لحن پاسخ را اگر دقت کنید کاملا مشخص هست که محور اصلی هر شهری روایاتی هست که انتخاب می‌کردند، محور فتواها بر پایۀ روایات بود. تفاوت شهرها در فتاوی به تفاوت روایات مختاره‌شان برمی‌گشته. یک عبارتی هم در، حالا در پرانتز این را بگویم، در امالی شیخ طوسی هست، این را یادداشت کردم آن برگه‌اش را نیاوردم. آن در مورد این هست که بنده خدایی می‌گوید که رفتم پیش ابوحنیفه، ابن شبرمه و ابن ابی لیلا ظاهرا اگر اشتباه نکنم. پیش این سه تا رفتم در یک مسئله‌ای سؤال کردم، هر کدام یک جور فتوا داد، گفتم عجب شما هر سه فقهای اهل عراق هستید، هر کدام یک فتوا می‌دهید؟ در ذهنم، رفتم پیش ابو حنیفه نقل آن دو نفر را نقل کردم که آنها چی می‌گویند. گفت نمی‌دانم آنها چی می‌گویند ولی روایتش را خواند که مستند فتوایش است. می‌گوید رفتم پیش ابن ابی لیلا گفت نمی‌دانم آنها چی می‌گویند، آن دو تا چی گفتند ولی روایت مستندش را خواند. رفتم پیش ابن شبرمه آن هم گفت نمی‌دانم آنها چی می‌گویند، روایتی که مستندش هست خواند. حالا آن یک مورد خاص است که براساس مستندات روایی، بعد می‌گوید هر کدامشان برای خودشان یک روایتی دارند و اینها.

**شاگرد:** سه نفرشان فرمودید اینها همه‌شان اصحاب رأی‌اند دیگر یعنی آنها

**استاد:** حتی همین اصحاب رأی هم می‌گوید مستند اوّلیه‌اش روایت است، حتی همین‌ها، حتی همین اصحاب رأی هم در مرحلۀ اوّل به روایت تکیه می‌کنند. غرضم این نکته است. ببینید عبارتی که طبقات کبری دارد، آن چیزی که منصور در این عبارت ناظرش هست عمدتا ناظر به اهل عراق است. یک روایت دیگری هست بعد از گفت‌وگوی منصور با همین مالک که اگر دقت کنید آن هم، منصور می‌خواهد بگوید که خلاصه تو رأس العلم هستی و خیلی مالک را تعریف می‌کند و فلان و اینها، اعلم از خودت سراغ داری یا نه؟ می‌گوید که چرا، می‌گوید کی است؟ می‌گوید اسمائش را نمی‌دانم. نمی‌خواهد در واقع خیلی وارد چیز بشود، او می‌گوید که منصور می‌گوید که من قبل از این که در خط سیاست و خط این چیزها بیفتم درس خوانده بودم ولی می‌دانم که بالاترین علم، علم اهل مدینه است و کوفی‌ها خیلی، عراقی‌ها علمشان روی هویٰ و هوس‌های خودشان هست و امثال اینها و شامی‌ها هم که اهل علم نیستند، اهل جهاد، اهل جهاد هستند و امثال اینها، می‌خواهد بگوید علم اصلی در مدینه است. این است که اصلا منصور به مالک می‌خواهد بگوید بیشتر از همه برای طرد اهل عراق است، برای طرد اهل عراق است ظاهراً. فانی رایت اصل العلم روایة المدینة و علمهم فقلت یا امیر المؤمنین لا تفعل هذا فان الناس قد صدقت الیهم اقاویل و سمعوا احادثث و رووا روایات و اخذ کل قوم بما سبق الیهم. یا هر گروه یک سری روایاتی دارند از آن روایات اخذ کردند و اینها بگذار هر کس به هر روایتی که اخذ کرده به همان روایت اخذ کند. و اخذ کل قوم بما سبق الیهم و اعلموا به و دانوا به من اختلاف الناس و غیرهم و ان ردهم اما اعتقدوه شدید فدع الناس و ما هم علیه و ما اخطار کل اهل بلد منهم لانفسهم، یعنی هر چیزی که هر گروهی از روایاتی که انتخاب کردند. این حتی در جایی که تکیه، عرض کردم به احتمال زیاد این می‌خواهد عراقی‌ها را نفی کند که اهل رأی هستند. می‌گوید آنها هم براساس یک احادیثی کأنّ مطالب را گفتند، ولی خب حالا احیانا جایی که به احادیث برخورد نداشته باشند به رأی تمسک می‌کنند ولی مرحلۀ اوّل آن چیزی که در، فدع الناس و ما هم علیه و ما اخطار کل اهل بلد منهم لانفسهم فقال لامری لو تابعتنی علی ذلک لامرتُ به، که از این عبارت هم استفاده می‌شود که محور اصلی حتی در محیط عراق هم روایات بوده، بله تفاوتی که در واقع اهل عراق با غیر اهل عراق داشتند مسائل فرضی بوده که خیلی زیاد کرده بودند. یک تعبیری نمی‌دانم مال کی است در مورد ابوحنیفه تعبیر می‌کند می‌گوید اعلم الناس بما لا یکون و اجهل الناس بما یکون. اعلم الناس بما لا یکون، یعنی مسائل فرضی که خیلی پیش نمی‌آید اینها را خیلی تشقیق شقوق کردند و امثال اینها. ولی مسائل واقعی که وجود دارد این اجهل الناس به او هست. یعنی عمدۀ، یعنی می‌گوید علمش در آن اضافه کردن چیزهایی هست که خیلی واقعیت ندارد و خیلی هم در واقعیت تحقق پیدا نمی‌کند.

**شاگرد:** شریک

**استاد:** بله شریک، همین در ذهنم شریک بود. شریک بن عبد الله نخعی از او این تعبیر را، البته غیر از آن از یک نفر دیگر هم شبیه این نقل شده ولی شریک را من

**شاگرد:** حاج آقا در آن بحث‌هایی که با مثلا مناظراتی که داشته ابوحنیفه مگر اینجوری نبوده که مسائل غیر فرضی و واقعی یک روایت، روایتی بوده ولی آن با رأی خودش بر خلاف آن روایت عمل کرده.

**استاد:** نه، نمی‌گویم رأی نبوده، بحث من رأی نبوده نیست، بحث من این هست که عمدۀ، یعنی آن چیز شایعی که وجود داشته غالبی که وجود داشته روایت بوده، حتی در اصحاب رأی، غرضم این هست، و الا هم، حتی مالک هم به قیاس عمل می‌کرده، ولی مالک هم اگر روایت نبوده به قیاس عمل می‌کرده، اینجور نیست که، تقریبا سنی‌ها کسی که به قیاس و اجتهاد عمل نکند غیر از ظاهریه که تقریبا عمل نمی‌کنند، ولی تفاوتشان این هست که میزان عمل به قیاسشان کم و زیاد داشته. ولی می‌خواهم عرض کنم حتی در مورد این تعبیری که مرحوم شیخ می‌گوید محمول علی الغالب من کون الخبر مستندا للفتوی مسئلۀ درستی است، کاملا مطلب درستی هست و در واقع ایشان اینجوری می‌خواهد بگوید که حالا من اینجور تعبیر بکنم یک موقعی ما روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله را به تنهایی در نظر می‌گیریم حالا ممکن است به تنهایی در نظر گرفتن روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله بگوییم مثلا مدار بر روایت باشد، ولی روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله را وقتی در کنار روایت عمر بن حنظله قرار می‌دهیم و این دو تا را با همدیگر می‌سنجیم اینجا روایت عمر بن حنظله قرینه می‌شود برای این که روایت عبدالرحمن بن ابی عبد الله که اخبار را مطرح کرده، اخبار موضوعیت ندارد، از باب حمل به غالب هست و آن روایت، فتوا مدار اصلی هست حالا فتوا چون غالبا براساس روایات بوده روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله اخبار آورده. یک مؤید این مطلب روایت محمد بن عبد الله هست، در روایت محمد بن عبد الله این تعبیر را ببینید: «قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام كَيْفَ نَصْنَعُ بِالْخَبَرَيْنِ الْمُخْتَلِفَيْنِ- فَقَالَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ خَبَرَانِ مُخْتَلِفَانِ- فَانْظُرُوا إِلَى مَا يُخَالِفُ مِنْهُمَا الْعَامَّةَ فَخُذُوهُ- وَ انْظُرُوا إِلَى مَا يُوَافِقُ أَخْبَارَهُمْ فَدَعُوهُ.»

آن طرفش ما یخالف منهما العامة، کلمۀ اخبار نیست، این یکی‌اش اخبارهم دارد، علتش این است که این اخبارهم همان از باب مثال است در واقع همان تعبیری که مرحوم شیخ می‌گوید از باب غلبه است و مدار همان فتوا است. حالا یک نکته‌ای را اینجا که مرحوم شیخ تعبیر می‌کند که الظاهر، هو الظاهر من اطلاق موافقة العامة فی الاخبار، این از کجا این تعبیر را

**شاگرد:** ؟؟؟ دو تا خبر در واقع خلاف عامه داریم این را چرا در عداد آنها؟

**استاد:** چون محمد بن عبدالله-اش معلوم نیست کی است

**شاگرد:** محمد بن عبد الله اشعری نیست؟

**استاد:** نه، من این را مفصل بحثش را کردم در همان جلد پنجم اصول، اصلا در مورد این خیلی مفصل بحث کردم که محمد بن عبد الله کی است و احتمالات را متعدد بحث کردم، این را نپذیرفتیم روایتش را.

اینجا این که مرحوم شیخ می‌فرماید که اینجا مراد از موافقت و مخالفت عامه که می‌گویند موافقت و مخالفت اخبار عامه است. ببینید اصل ما وافق العامة، یا ما وافق القوم، موافقت با خود قوم که معنا ندارد، خود قوم آدم هستند، آدم که باهاش موافقت و مخالفت، اینجا یک چیز مقدری وجود دارد، یک موضوعی اینجا مقدر هست و این که این مقدر در واقع مرحوم شیخ می‌گوید اینجا مقدر فتوا هست، قول هست، امثال اینها. و علاوه بر این که به نظر می‌رسد ذاتا همین مطلب مرحوم شیخ درست است، مشابهاتی که در این روایت‌های مربوط به این بحث است که آدم مراجعه می‌کند دقیقا همین مطلبی را که مرحوم شیخ استظهار می‌کند کاملا بهش می‌رسد. ببینید این روایت ابو اسحاق ارّجانی «رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» این روایت، بعضی از این روایت از جهت سندی معتبر نیست، ولی به هر حال از جهت سندی هم معتبر نباشد برای فهم این که از روایات آن موقع‌ها چی می‌فهمیدند مفید است، لازم نیست روایت معتبر باشد، نمی‌خواهم به عنوان قول امام صادق بهش تمسک نمی‌خواهم بکنم، به عنوان قولی که آن زمان‌ها اینجوری فهمیده می‌شده.

«قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ تَدْرِي لِمَ أُمِرْتُمْ بِالْأَخْذِ بِخِلَافِ مَا تَقُولُ الْعَامَّةُ»

«مَا تَقُولُ» یعنی قول عامه.

بعد: «فَقُلْتُ لَا نَدْرِي فَقَالَ إِنَّ عَلِيّاً علیه السلام لَمْ يَكُنْ يَدِينُ اللَّهَ بِدِينٍ إِلَّا خَالَفَ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى غَيْرِهِ إِرَادَةً لِإِبْطَالِ أَمْرِهِ وَ كَانُوا يَسْأَلُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنِ الشَّيْ‌ءِ الَّذِي لَا يَعْلَمُونَهُ فَإِذَا أَفْتَاهُمْ جَعَلُوا لَهُ ضِدّاً مِنْ عِنْدِهِمْ لِيَلْبِسُوا عَلَى النَّاسِ‌»

یک «مَا تَقُولُ الْعَامَّةُ» دارد یک «النَّاسِ‌» دارد. «مَا تَقُولُ الْعَامَّةُ» نه این که کلمۀ عامه به معنای مفتی باشد، «مَا تَقُولُ الْعَامَّةُ» آن کلمۀ قول عامه ظاهرش این است قولی که قائلش عامه هستند. این کلمۀ عامه به قرینۀ ما تقول العامۀ مراد فتواهایی است که مفتیان عامه به آن فتوا دادند، «لِيَلْبِسُوا عَلَى النَّاسِ‌»، مفتیان عامه فتوا می‌دهند «لِيَلْبِسُوا عَلَى النَّاسِ‌»، ناس با عامه اینجا فرق دارد. نه این که کلمۀ ناس با عامه ذاتا فرق دارد، به قرینۀ این که آن قول عامه است، قول عامه قائلش مفتیان هستند. یا مثلا این تعبیر:

«مَا سَمِعْتَ مِنِّي يُشْبِهُ قَوْلَ النَّاسِ فِيهِ التَّقِيَّةُ وَ مَا سَمِعْتَ مِنِّي لَا يُشْبِهُ قَوْلَ النَّاسِ فَلَا تَقِيَّةَ فِيهِ.»

قول الناس یعنی قولی که آن ناس آن قول را دارند، قائلش آن ناس هستند. این که بگوییم مراد از قول ناس یعنی قولی که ولو به تبع مفتیانشان مبنای عمل هست امثال اینها آن خیلی خلاف ظاهر است، ظاهر قول ناس این هست که این قولی که قائلش ناس هستند. روی همین جهت مثلا شیخ مفید در رسالۀ عددیه این روایت را که می‌خواهد نقل کند ببینید به چه شکل نقل کرده، می‌گوید که اذا اتاکم انا حدیثان فخذوا بابعدهما من قول العامة، یک قول اینجا دارد. در روایت‌ها ما هیچ روایتی که دادیم کلمۀ قول در هیچکدامشان صریحا قول الناس هست ولی در اخبار علاجیه قول الناس نیست، ولی ایشان به اصطلاح نقل به معنا که می‌خواهد بکند عبارت درست هم هست نقل به معنایش، بعد دوباره ذیلش می‌گوید فخذوا بابعدهما من قول العامة، به روایت نقل می‌کند. اذا اتاکم بله، البته ایشان این روایت‌های اخبار علاجیه که موافق و مخالف عامه را از اخبار فقهی خارج می‌کند، عقیده‌اش این است که اینها مربوط به اخبار فقهی نیست، مربوط به اخبار کلامی است، یعنی جاهایی که تعریف از فقهای عامه اگر بشود اینها را حمل کنید به جهت تقیه بوده، اینجوری روایت را حمل می‌کند، حالا این خلاف ظاهر است، یعنی روایت عمر بن حنظله که صریحش این است که بحث‌های فقهی است، بحث قضاوت و امثال اینهاست، ولی ایشان عقیده‌اش این معنا نیست. و ایشان می‌گوید: «وَ إِنَّمَا الْمَعْنَى فِي قَوْلِهِمْ علیهم السلام خُذُوا بِأَبْعَدِهِمَا مِنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ يَخْتَصُّ مَا رُوِيَ عَنْهُمْ فِي مَدَائِحِ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ التَّرَحُّمِ عَلَى خُصَمَاءِ الدِّينِ وَ مُخَالِفِي الْإِيمَانِ فَقَالُوا علیهم السلام إِذَا أَتَاكُمْ عَنَّا حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ أَحَدُهُمَا فِي قَوْلِ» اینجا نوشته قول باید فی مدح المتقدمین باشد «أَحَدُهُمَا فِي مدح الْمُتَقَدِّمِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علی السلام وَ الْآخَرُ فِي التَّبَرِّي مِنْهُمْ فَخُذُوا بِأَبْعَدِهِمَا مِنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ لِأَنَّ التَّقِيَّةَ تَدْعُوهُمْ بِالضَّرُورَةِ إِلَى مُظَاهَرَةِ الْعَامَّةِ بِمَا يَذْهَبُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَئِمَّتِهِمْ» باید فی باشد «فی أَئِمَّتِهِمْ علیهم السلام إِلَخْ‌»

این تعبیراتی که دارد.

**شاگرد:** فی تولی المتقدمین

**استاد:** فی تولی المتقدمین است آها بله درست شد. پیداست این قول که غلط است. حالا یک نکته‌ای که حاج آقای ما از مرحوم جد ما نقل می‌کردند می‌گفتند عبارت را اگر دیدید جور در نمی‌آید مرحلۀ این است که عبارت غلط است بگردید ببینید نسخه‌ای چیزی دارد ندارد و حالا من هم از مرحلۀ اوّل شروع می‌کنم این که قول با چی شبیه هم هست و امثال اینها، تولی که خب خیلی خوب است، تولی و تبری در مقابل هم هستند و الآخر فی التبری منهم این هم فی التولی منهم.

بنابراین این مطلبی که مرحوم شیخ می‌گوید و بعد از آن هم در کلمات آقایان همه این تعبیر خذوا ما وافق العامة و خذوا ما خالف العامة را به معنای موافقت و مخالفت با فتوای عامه فهمیدند به خاطر این که ظاهر این تعبیرات این هست که کلمۀ قولی، فتوایی چیزی امثال اینها مقدر هست و در مجموع روایات را هم کسی ببیند این که این کلمۀ قول اینجا مقدر هست روشن است.

فقط یک نکته اینجا وجود دارد، نکته‌ای که بحث ما اصلا در مورد آن هست. بحث این هست که حالا عبارت شیخ را من تمام بکنم بعد به آن نکته بپردازم. شیخ می‌فرماید که:

«أنّ‏ التقيّة قد تكون من فتوى العامّة، و هو الظاهر من إطلاق موافقة العامة في الأخبار. و اخرى من حيث أخبارهم التي رووها، و هو المصرّح به في بعض الأخبار، لكنّ الظاهر أنّ ذلك محمول على الغالب من كون الخبر مستندا للفتوى.»

پس دومی را هم ایشان به اوّلی برگرداند. نتیجه‌اش این هست که مدار مخالفت با فتوای عامه هست.

«و ثالثة: من حيث عملهم، و يشير إليه قوله عليه السّلام في المقبولة المتقدّمة:"ما هم إليه أميل قضاتهم و حكّامهم".»

این عملی که اینجا می‌گویند عمل عامه یک عملی هست که، یک بحثی در کتاب آقای صفری مطرح می‌کند که آیا مراد از موافقت و مخالفت، موافقت و مخالفت با آن عمل خارجی که آنها انجام می‌دهند هست و بعد می‌خواهد بگوید که نه نمی‌تواند مراد از او باشد، عمل را عمل غیر مستند گرفته، این که مراد از عمل موافقت عامه عمل غیر مستند باشد خیلی روشن است که مراد این نیست، عملی که شیخ اینجا تعبیر می‌خواهد بکند نه عملی که خودشان هم عمل را حجت نمی‌دانند. این عمل یعنی حکم قضایی دادن، چون عمل گاهی اوقات به معنای فتوا دادن هست، این عمل در مقابل آن فتوا یعنی عمل قضایی، حکم قضایی.

می‌گوید: «و ثالثة: من حيث عملهم، و يشير إليه قوله عليه السّلام في المقبولة المتقدّمة:"ما هم إليه أميل قضاتهم و حكّامهم".»

قاضی‌هایشان به چه روایتی، به چه مایل هستند؟ یعنی بر طبق آن عمل می‌کنند یعنی فتوا در مقابل فتوا. عمل گاهی اوقات به معنای فتوا هست، ما می‌گوییم این روایت مثلا قوم به این روایت عمل کرده‌اند، روایت مأمور به، یعنی بهش فتوا دادند. اینجا که در مقابل فتوا هست یعنی عمل قاضیان، عمل حکام، امثال اینها. یا حتی عمل پادشاهان، عمل پادشاهان هم که می‌گوییم عمل به این می‌کنند نه این که این را عملی که خودشان می‌گویند مشروع نیستند، خب واضح است که به اصطلاح این روایات ناظر به آنها نیست. حالا یک نکته هم بگویم، یک مطلبی بعضی وقت‌ها بعضی از آقایان، آقای خویی یک مطلبی دارند در بحث روایت‌هایی که خمر را پاک دانسته، ایشان می‌گوید این روایت‌های پاک خمر ممکن است ناظر به تقیۀ از حکام باشد به اعتبار این که حکّام خمر را می‌خوردند و امثال اینها اگر نسبت به حکّام می‌گفتند این نجس است کأنّ مقابله داشتند می‌کردند با آن کأنّ می‌گفتند اینها دارند کار بی‌خود می‌کنند و امثال اینها. یک موقعی ما بحث اخبار علاجیه مطرح هست که داریم تفسیر می‌کنیم، یک موقعی نه دو دسته روایات داریم، می‌گوییم آیا تقیه از حکام به اعتبار عمل خارجی حکام امکان‌پذیر هست یا نیست؟ تقیه از حکام نسبت به آن عملی که خودشان هم محرم می‌دانستند دقیقا وجود دارد، حکام آدم می‌کشتند. اگر امام علیه السلام می‌گویند آدم کشی شما خلاف است، خب این نمی‌گفتند، یعنی این که یکی از مهم‌ترین تقیه‌ها تقیه نسبت به رفتارهایی که خود آنها هم مشروع نمی‌دانستند، آدم می‌کشتند چی می‌کردند، البته مشروع نمی‌دانستند نه این که چیز می‌کردند که مشروع نیست، زیر سبیلی در می‌کردند، می‌گفتند کأنّ ما خودشان را بر خودشان یک همچین حقی قائل بودند که هر چی می‌خواهند خلیفة احل و خلیفة حرّم جان و مال و ناموس مردم را در اختیار خودشان می‌دانستند، حالا. ولی از این جهت مشروعیت می‌گویید خب بله خودشان را مشروع می‌دانستند برای خودشان هم یک همچین حقی قائل بودند که هر کی دلشان می‌خواهد بکشند، هر کی دلشان می‌خواهد مالشان را بگیرند و امثال اینها. اگر مشروعیت می‌گویید به این معنا مشروعیت باشد بله، ولی واقع امر این است که حالا شاید می‌دانستند که رفتارهایی که می‌کنند خیلی رفتارهای شرعی به آن معنا نیست، ولی خب همین رفتارهای نامشروعشان، رفتارهای نامشروع حکام احیانا ائمه علیهم السلام نسبت به آنها مجبور بودند سکوت کنند، این که تقیه نسبت به اعمال نامشروع حکام هم صورت می‌گرفته بحثی نیست ولی بحث سر این است که اخبار علاجیه معنایش این نیست، اخبار علاجیه، یک موقع تفسیر اخبار علاجیه را می‌خواهیم بکنیم، یک بحث سر این است که آقای خویی که آنها را حمل بر مخالفت با عامه می‌کند آن به خاطر اخبار علاجیه آنجور حمل نمی‌کند، نه به خاطر مخالفت است، ایشان می‌گوید عرفا کأنّ این دو تا را که کنار هم بگذارند یک جمع عرفی جهتی داریم، ما یک جمع عرفی دلالی داریم، یک جمع عرفی جهتی داریم. جمع عرفی جهتی ممکن است ما بگوییم این را امام علیه السلام فرموده به خاطر این که اگر این را نمی‌فرمود کأنّ مخالفت با حکّام آنها بود، مخالفت با رفتار عملی حاکمان بود. حالا آن درست است یا نادرست آنها را الآن در مقام بحثش نیستم که آیا در بحث نجاست خمر و طهارت خمر و آن مطلب آقای خویی درست هست یا درست نیست، مفصل در این مورد بحث مفصل کردیم، الآن یادم نیست در مورد این چی می‌خواستیم عرض کنم خدمت شما، عرض کنم. ولی غرضم این هست که نفس کلام آقای خویی ربطی به این بحث ندارد، این بحثی که اینجا مرحوم شیخ مطرح می‌کنند آن هم مرحوم شیخ به اصطلاح موافقت و مخالفت من حیث عمل را که اینجا مطرح می‌کنند به خاطر توضیح ما هم الیه امیل است نه به خاطر تقیه‌ای که منشأ می‌شود ما از اخبار علاجیه اگر بخواهیم تعدی کنیم، مرجحات غیر منصوصه را بخواهیم مطرح کنیم مراد ایشان اینها نیست. این توضیحات در مورد مواردی هست که در اخبار علاجیه و امثال اخبار علاجیه در روایات بهش اشاره شده، و الا غیر اینها هم مواردی هست که شیخ ناظر به آنها نیست.

«و رابعة: بكونه أشبه بقواعدهم و اصول دينهم و فروعه [دینهم]، كما يدلّ عليه الخبر المتقدّم.»

آن روایت یشبه قول الناس را معمولا آقایان اینجوری معنا می‌کنند که اصلش مال شیخ است، دیگران هم پذیرفتند که قول الناس یعنی ما هو اشبه بقواعدهم و اصولهم، یعنی شما اگر بروید در یک روایت امام علیه السلام به صورت مثلا استدلالاتش استدلالات قیاسی است، استدلالاتش استحسانی است این خودش نشانگر این هست که آن روایت درش تقیه هست و امام بر طبق قواعد عامه عمل کرده.

خب حالا آن که مورد بحث ما بود اصلا اینها همه مقدمه بود برای این مطلب، مطلبی هست که مرحوم سید بهش قائل شده. مرحوم سید هم در کتاب التعارضش این مطلب را دارد، هم در حاشیۀ فرائد الاصول که تقریرات درس ایشان هست، جلد ۳، صفحۀ ۵۱۸ این مطلب آمده. من از حاشیۀ فرائد الاصول یادداشت کردم، در کتاب التعارض هم این مطلب هست. ایشان می‌فرماید که این کلمۀ ما خالف العامة چون اوّل می‌گوید الظاهر ان المراد منها مخالفة الروایة لفتاوی العامۀ، کما یظهر من بعض روایات الاخر، که همین روایاتی که من عرض کردم که شاهد بر این هست که مراد از مخالفت روایت، مخالفت فتوای عامه و امثال اینها هست ظاهرا ناظر به آن هست، آنهایش بحث ما نیست.

«كما أنّ‏ الظاهر أنّ‏ المراد بموافقة العامة موافقة الرواية لفتواهم في الجملة و لو واحدا منهم، و لا يجب كونها موافقة لفتوى الجميع.»

ایشان می‌گوید همین که موافقت یک نفر باشد این جزء مرجحات هست، این را ایشان اینجوری معنا می‌کند. بعد آن بحث مخالفت با روایات عامه را هم مطرح می‌کند:

«و يحتمل بعيدا أن يراد منها مخالفتها لروايات العامة»

حالا آن بحث‌های دیگری هست که یک نکتۀ دیگری است.

اینجا قبل از این که ما وارد این بحث بشویم یک نکته‌ای را باید تذکر بدهیم، آن این است که مرحوم شیخ و آقایان دیگر این مطلب را مسلم گرفتند که این اخبار علاجیه ناظر به تقیه است. این که عبارت را دیدید، عبارت شیخ انصاری ان التقیة چهار جور همۀ اینها را مقسم را تقیه قرار داده. مرحوم سید هم اینجا باز هم اشاره به این نکته می‌کند که بحث مربوط به تقیه است. ایشان می‌گوید این مخالفت عامه: «و ضابط هذا المرجح ترجيح ما ليس فيه أمارة التقية على ما فيه أمارتها من موافقته لفتواهم أو رواياتهم أو كونه شبيها لقولهم» تا آخر عبارت که ایشان آورده.

این مطلب که موافقت و مخالفت آیا موافقت و مخالفت به جهت تقیه است اصلا؟ نکتۀ این روایت، این نکته را آقای حائری در حاشیۀ مباحث الاصول انکار می‌کند. می‌گویند نه مدار موافقت و مخالفت بحث تقیه نیست، نفس موافقت و مخالفت موضوعیت دارد به یک معنایی که حالا عرض می‌کنم.

**شاگرد:** تقیه را هم نفی نمی‌کند.

**استاد:** می‌گوید به جهت تقیه ربط ندارد، نکته‌اش تقیه نیست، ولو در جایی که یقین داشته باشیم که تقیه نیست آنجا هم این روایت شامل می‌شود. عبارت ایشان این هست، حالا من عبارت ایشان را می‌خوانم بعد فردا یکی در مورد این عبارت فرصت دیگر نیست بحث کنیم، یکی در مورد عبارت آقای حائری می‌خواهیم صحبت کنیم و بعد عبارتی که مرحوم سید دارند، که مرحوم شیخ، این کلام سید دقیقا، یادم رفت این را بگویم، مرحوم سید این که می‌گوید لفتواهم فی الجمله ولو واحدا منهم اینجا توضیح نداده، در صفحۀ ۵۴۳ این را توضیح داده که وجه‌اش چی است که من البته آورده بودم که آن را بخوانم که نمی‌رسیم آن را بخوانیم. حالا من فعلا عبارت آقای حائری را بخوانم، چون عبارت آقای حائری اوّل باید بحث بشود چون این بعد عبارت مرحوم شیخ و اختلافی که بین مرحوم شیخ و مرحوم سید در این مسئله هست.

آقای حائری یک سری روایاتی را آوردند و اینها، بعد از این که روایات، جمع بندی این روایات را اینجوری دارند:

«لم‏ يثبت‏ أنّ‏ روايات‏ الترجيح بمخالفة العامّة كانت ناظرة إلى جانب التقيّة فحسب، بل واحدة منها و هي مقبولة عمر بن حنظلة ظاهرة في النظر إلى نفس أماريّة الموافقة و المخالفة؛ لما فيها من قوله (عليه السلام): (ما خالف العامّة ففيه الرشاد). أمّا سائر روايات الترجيح بها فهي إن لم تكن أقرب إلى هذه النكتة فهي ليست أقرب إلى نكتة التقيّة؛ لأنّها أمرت بالأخذ بما خالف العامّة و ترك ما وافقهم، و لعلّ هذا ظاهر في أماريّة نفس المخالفة و الموافقة باعتبارها مخالفة للمنحرفين و أهل الباطل، و موافقة لهم، من دون نظر إلى عنصر خارج عن حيطة مفاد هذه النصوص، و هو عنصر أنّ الإمام (عليه السلام) كان يعيش ظرف التقيّة. و لو لم نقبل بهذا الظهور فلا أقلّ من أنّها ليست ظاهرة في الاختصاص بالنظر إلى ظروف التقيّة، فنأخذ بإطلاقها لمثل فرض العلم بعدم التقيّة،»

جایی که یقین هم داشته باشیم تقیه در کار نیست باز این روایت اطلاق دارد، اطلاق آن موارد را می‌گیرد، که ۲، ۳ خط بعد هم این را تأکید رویش می‌کند که اگر امام علیه السلام امامی باشد که در ظروف تقیه نمی‌ایستد، یا ستفتا ما یقین کردیم که امام علیه السلام در اینجا تقیه نکرده، اینجاها هم این روایات اطلاقش می‌گیرد.

بعد می‌گوید: «و لو فرضنا الإجمال كفتنا المقبولة الظاهرة فيما قلناه.» مباحث الاصول، حاشیۀ جلد پنجم از قسم ثانی، صفحۀ ۷۳۵.

حالا اینها را ملاحظه بفرمایید ما فردا ان شاء الله این بحث را تمام می‌کنیم.

یک نکته‌ای عرض بکنم ما می‌خواستیم وارد بحث زکات در مال التجارة هم بشویم، ما قبلا یک مقدار مختصراتی در مورد زکات مال التجارة بحث کردیم در لابلای بحث از زکات در طفل و اینها، به همان مقدار اکتفا می‌کنیم این بحث مال التجارة را رد می‌شویم. فقط آن زکات در خیل و آنهایی که آن هست آن را یک مقداری در موردش صحبت می‌کنیم رد می‌شویم، دیگر آن مال التجارة، چون مال التجارة تقریبا روشن است در اینکه واجب نیست حالا آیا مستحب است یا زکات‌های روایت‌هایی که مال التجارة را زکات درش واجب کرده حمل به تقیه باید کرد آن خیلی شاید مهم نباشد که می‌توانیم استحباب را اثبات کنیم یا نمی‌توانیم استحباب کنیم رد می‌شویم. بحث بعدی ما بعد از بحث خیل، این بحث خیلی مهمی هست که حاج آقا فتوای احتیاط البته کردند که آقای قائینی هم یک رساله در موردش نوشته، زکات در نقود، الآن که به هر حال درهم و دنانیر نیست زکات در پول، آیا پول زکات دارد یا پول زکات ندارد بحث مهمی که باید بحث کنیم این بحث هست. خب بعد از این قسمت تمام شد آن را بهش خواهیم پرداخت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان